

# یک کاسه آب

یکی از دوستان گفت: شش ماه در کربلا بودم. یک شب در عالم خواب دیدم در وادی السلام هستم و نامه‌هایی از آسمان می‌ریزد و مردم جمع می‌کنند؛ اما شخصی در کناری ایستاده است و از آنها بر نمی‌دارد. به او سلام کردم و گفتم: این نامه‌ها که می‌ریزد چیست؟ گفت: وقتی مردم در دنیا برای مؤمنین طلب مغفرت می‌کنند، به صورت نامه‌های آزادی از آتش جهنم برای اموات می‌ریزد. گفتم: شما چرا بر نمی‌دارید؟ گفت: من لازم ندارم. پسری دارم که شب‌های جمعه کار خیری به نیت من انجام می‌دهد. مرا بس است. این نامه‌ها را گذاشته‌ام برای بقیه‌ی مؤمنین. گفتم: اسم پسر شما چیست؟ گفت: حسین. گفتم: کجاست؟ گفت: نزدیک صحن بساط پهن می‌کند. صبح رفتیم و آن جوان را پیدا کردم. به او گفتم: شما پدر دارید؟ گفت: نه، فوت شده است. گفتم: خیراتی برای او نمی‌کنی؟ گفت: نه، من چیزی ندارم. فقط شب‌های جمعه یک کاسه آب برایش می‌دهم! معلوم شد خواب من از خواب‌های راست بوده است.

این ماجرا گذشت، بعد از شش ماه در عالم خواب همان منظره را دیدم؛ اما آن شخص این دفعه از نامه‌ها بر می‌داشت. گفتم: شما که لازم نداشتید؛ چطور شد بر می‌دارید؟ گفت: دو هفته است که آب نیامده است. بیدار شدم. صبح از حال پسر او جويا شدم؛ گفتند: دو هفته است که از دنیا رفته است! آری، بعضی از خواب‌ها بی‌معنی است و افکار پریشان روزانه است؛ اما برخی از آنها نشان دهنده‌ی ماورای طبیعت و عالم غیب است و به ما می‌فهماند که با مرگ، زندگانی انسان تمام نمی‌شود. اگر کسی متوجه این مسائل شد، مسیر زندگی‌اش عوض می‌شود و مسائل بی‌ارزش مادی، او را مشغول نمی‌کند؛ بلکه با یک فکر روشن و الهی زندگی را می‌گذرانند. خداوند گاهی پرده‌ها را عقب می‌زند؛ شاید بشر متوجه شود که با مرگ، زندگانی او پایان نمی‌پذیرد. کسی که به این حقیقت رسید زندگانی‌اش مفید می‌شود و فرزندان‌ی که در دامان او تربیت می‌شوند، سعادت‌مند می‌شوند و هزارها نفر را زنده می‌کنند و گرنه به همین آب و علف و زرق و برق و مزخرفات سرگرم می‌مانند.

که: تو طفلی و خانه رنگین است!

همه اندرز من به تو این است